

Research Article

Reflection on the Lyric Poems of Fadavi Toughan and Fatemeh Rakeai (The Brightness of Bitter or Sweet Aspects of Life in the Subtly of the Sonnet)

Ali Salimi^{1*}, Maryam Rahmati Torkashvand², Mahin Shifteh³

Abstract

Shiite poetry is committed and has a mission, which has had various topics and structures in all periods. The first Abbasid era, which is the era of development and growth of Arab literature, was a fruitful era of Shia poetry and Shia poets. The Shiite poets of the first Abbasid era tried to place their poetry in the service of spreading religious concepts and explaining the virtues of the Ahl al-Bayt (AS) and defending them, and in order to achieve this goal, they tried to express their poetic gems by using artistic techniques and techniques. To expose literature in particular and in general. This research, which was carried out with a descriptive-comparative method and based on library studies, aims to compare the most important rhetorical techniques in the poetry of Seyyed Hemyari and Dick Al-Jen as representatives of the Shia poets of the first period of the Abbasid era and compare it with the techniques As the first Persian-speaking Shia poets, Kasei Marvzi revealed how the themes and titles attributed to Ahl al-Bayt (pbuh) appeared in their poetry. The results obtained from the research indicate that these poets have used imagery and techniques such as simile, metaphor, and irony to convey the themes and concepts attributed to Ahl al-Bayt (PBUH). Also, Sovare Khiyal is more prominent in the poems of Arab poets and their innovations are more than the Shiite poems of Kasei Marvzi.

Keywords: Shiite Poetry, Rhetorical Tricks, Imagination, Hemyari, Dick Al-Jen, Kasei Marvzi

1. Professor, Arabic language and literature, Razi University, Kermanshah, Iran

2. Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran

3. MA Arabic language and literature, Razi University, Kermanshah, Iran

Correspondence Author: Ali Salimi

Email: A.Salimi@Razi.ac.ir

DOI: 10.30495/CLQ.2023.1962445.2444

Receive Date: 03.07.2022

Accept Date: 19.01.2023

تحلیل مقایسه‌ای «غزل سروده‌های» فدوی طوقان و فاطمه راکعی (تلطیف مضمون‌های شعر پایداری با زبان نرم غزل)

علی سلیمی^{۱*}، مریم رحمتی ترکاشوند^۲، مهین شیفته^۳

چکیده

پیوند شعر، و به ویژه غزل، با همه زوایای زندگی، از پدیده‌های ادبیات دو قرن اخیر است. در ادبیات فارسی از دوران مشروطه‌خواهی به بعد و در ادبیات عربی نیز هم‌زمان با آن، غزل از دایره‌ی محدود عشق به محبوب و وصف حال وی، فراتر رفت و به موضوعات زمخت سیاسی و اجتماعی، لطافتی غزلی بخشید. این رویکرد جدید، مرز غزل و غیر غزل را در هم آمیخت. ظهور غزل سیاسی نمونه‌ای آشکار از این دگرگونی است. این پژوهش «غزل سروده‌های» دو شاعر زن «فدوی طوقان و فاطمه راکعی» را با روشی تحلیلی-مقایسه‌ای بررسی نموده است؛ بر مبنای یافته‌های این بررسی می‌توان گفت که عشق توأم با پایداری درون مایه اصلی غزل گونه‌های سیاسی و اجتماعی دو شاعر است. این دو در غزل سروده‌های خود دایره عشق را به گستره‌ی زندگی وسعت بخشیده‌اند. سادگی، روانی، صمیمیت و احساس لطیف زنانه‌سرایایی از ویژگی‌های مشترک زبان شعری دو شاعر است. این دو شاعر در دو قالب سنتی و نو شعر سروده‌اند. دو شاعر که از نزدیک شاهد حوادث مربوط به جنگ و روند دگرگونی-های جامعه خویشتن بوده‌اند، سختی‌های زندگی را با نرمی غزل تلطیف نموده‌اند. تصاویری از وصف

۱. استاد، زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

۳. کارشناسی ارشد، زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

پایداری‌های مردمی در برابر بیگانگان، ستایش رهبران و شخصیت‌های مبارز، دعوت به بیداری و پایداری، ستایش شهادت و شهیدان و وطن دوستی در جای‌جای غزل‌گونه‌های این دو شاعر با زبان غزل و توأم با احساسی زنانه متجلی است.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، شعر پایداری، غزل معاصر، فدوی طوقان، فاطمه راکعی

۱. مقدمه

گاهی زبان و فرم در شعر به گونه‌ای مخاطب را متأثر می‌نماید که به کلی فراموش می‌کند مضمون شعر چیست. ظه‌مور غزل با مضمون‌های سیاسی و اجتماعی که از رویکردهای ادبیات معاصر است از این ویژگی برخوردار است که در آن از یک طرف موضوع غزل از دایره تنگ وصف عشق و شرح حال عاشق و معشوق خارج شده و از سوی دیگر، نرمی زبان و فرم شعر، زمختی و خشنی محتوا را به گونه‌ای تحت الشعاع قرار داده که خواننده به سبب لطافت زبان، از ناهمواری محتوای شعر، آزرده‌خاطر نمی‌گردد. این دگرگونی از مشروطه به بعد در غزل فارسی و تقریباً هم‌زمان با آن در غزل عربی نیز رخ داد. این دگرگونی در غزل دو نتیجه در پی داشت هم چهره غزل را به کلی تغییر داد و هم تلخی زندگی را با لطافت زبان غزل درهم‌آمیخت و به آن لطافت و نرمی بخشید.

علاوه بر این دگرگونی در این گونه‌ی ادبی که در دو ادب فارسی و عربی پدید آمد، در سال‌های پس از آن، رویکرد تازه‌ای در نقد و بررسی‌های ادبی به نام «ادبیات تطبیقی» به وجود آمد که زمینه‌ی مناسب برای پژوهشگران در رشته‌های مختلف فراهم نمود تا افکار و اندیشه‌ی شاعران و نویسندگان گوناگون و غیر هم زبان را در کنار هم بررسی و با هم مقایسه کنند. «ادبیات تطبیقی به عنوان یکی از شاخه‌های نقد ادبی، از رشته‌های نو ظهور و جدید در عرصه‌ی ادبیات است که به نقد و بررسی و تحلیل آثار اندیشمندان و ادبای مختلف، در اقصی نقاط جهان می‌پردازد. در واقع ادبیات تطبیقی وسیله‌ای است که موجب ارتباط بین ملیت‌های مختلف می‌شود که از زبان و ادبیات هم دیگر الهام بگیرند و دریچه‌ای است برای دیدن افکار و اندیشه‌ها و شنیدن صحبت‌های انسان‌ها از هر قومیت و نژاد و زبانی...» (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۶). «اصطلاح ادبیات تطبیقی را نخستین بار آبل ویلمن، منتقد فرانسوی به کار برده است (غنیمی هلال، ۱۹۸۷: ۶). این ویژگی هم‌افزایی فرهنگی و ادبی سبب شده تا این رویکرد جدید مورد توجه جدی منتقدان قرار گیرد. «ادبیات تطبیقی به بررسی تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف و روابط پیچیده‌ی آن در گذشته و حال و روابط تاریخی آن ... در حوزه‌های هنری، مکاتب ادبی، جریان‌های فکری، موضوع‌ها، افراد و.. می‌پردازد» (کفافی، ۱۳۸۲: ۷) این پژوهش که به صورت تحلیلی-مقایسه‌ای و بر پایه‌ی مطالعات مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی انجام شده است، زیبایی‌های شعری و وجوه تشابه و تفاوت دو شاعر را بررسی می‌نماید در غزل سروده‌های «فدوی طوقان و فاطمه راکعی» حوادث سیاسی و اجتماعی با زبان و عاطفه غزل تلطیف شده‌اند.

فدوی طوقان، نویسنده و شاعر فلسطینی، یکی از چهره‌های مشهور ادبیات پایداری فلسطین در قرن بیستم به شمار می‌رود؛ وی در بیان عواطف و احساسات خود در موضوعات گوناگون شعری بسیار

صادق بوده است. شعر او که بخش عظیمی از آن در موضوع پایداری است، شعری ناب با برخورداری از زیبایی‌های حسّی و لطافتی غزلی و با زبانی زنانه است، به همین دلیل شعر او مورد توجه منتقدان ادبی قرار گرفته است. با مطالعه دیوان‌های فدوی طوقان می‌توان به این نتیجه رسید که با وجود تلخی حوادث، عشقی به گسترده هستی بر همه شعر او سایه افکنده است. او دو فاجعه بزرگ در سال‌های ۱۹۴۸ شکل‌گیری اسرائیل و ۱۹۶۷ شکست اعراب از اسرائیل را به خود دیده است. شخصیت ادبی وی زمانی به قله بلند شهرت رسید که به صف شعرای مقاومت پیوست؛ شعری که از زمان‌ها پیش در داخل سرزمین اشغالی شعر می‌سرودند. شاعر در این دوره لطیف‌ترین سروده‌ها را درباره مسائل حزن‌انگیز آوارگان فلسطینی عرضه کرده است. موضوع مقاومت آن چنان بر آثار این دوره زندگی او سایه افکنده که حتی برخی خواسته‌اند عاشقانه‌ها و دریغانه‌های او را که رویاهای شاعرند را هم به وسیله عشق به فلسطین و سوگ از دست دادن وطن توجیه کنند. (عرب، ۱۳۸۷: ۱۶۱) در سویه دیگر این گونه مضمون‌بخشی به غزل جدید، در ادب فارسی نیز، فاطمه راکعی شاعر بدیعه‌سرا به اقتضای مبانی فکری و جهان‌بینی دینی خود و در جریان مبارزات ضد استبدادی مردم ایران در انقلاب اسلامی و سال‌های دفاع مقدس، همین نقش را ایفا نموده، در جای‌جای دفترهای شعری وی مبارزه و پایداری مردم کشور زبان غزل به خود گرفت است. موضوع سروده‌های فاطمه راکعی هرچه که باشد، عنصر عشق، عاطفه و احساسات در این غزل‌سروده‌ها حرف اول را می‌زند، شعر او و فدوی طوقان که غالباً محتوای سیاسی و اجتماعی و مبارزاتی دارد اما رنگ و روئی به شدت احساسی و غزل‌گونه به خود گرفته است. بنابراین می‌توان بر همه شعر دو شاعر، صرف‌نظر از این‌که موضوع آن چه باشد، عنوان «غزل‌سروده» اطلاق نمود، از آن جهت که علاوه بر غزل‌های خالص دو شاعر، در همه سروده‌های این دو، لطافت غزل به روشنی متجلی است. هر دو شاعر درون‌مایه‌های سخت و سنگین شعری مانند جنگ، حماسه، شهادت، پایداری، شکست و پیروزی را تلطیف نموده، با زبانی زنانه و روحی غزلی در هم تنیده، آن را به شعری به شدت عاطفی و سروده‌ای عاشقانه تبدیل نموده‌اند. این پژوهش تأملی از این منظر، در برخی سروده‌های دو شاعر نموده است.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی پیرامون اشعار فاطمه راکعی و فدوی طوقان به صورت جداگانه انجام شده است که از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

شریعتی (۱۳۹۳)، در پژوهشی با عنوان «بررسی مفهوم مرگ در ادبیات مقاومت فلسطین با واکاوی شعر محمود درویش، معین بسیسو و فدوی طوقان» به مفهوم مرگ در شعر شاعر عرب پرداخته است، احمدی (۱۳۹۱)، در پژوهشی با عنوان «بررسی مبانی ادبیات مقاومت عرب؛ با تکیه بر شعر سپیده کاشانی و فدوی طوقان» به بررسی شعر پایداری سپیده کاشانی و فدوی طوقان پرداخته است، شکاری میر (۱۳۹۳)، در پژوهشی با عنوان «تحلیل عناصر مقاومت در شعر قیصر امین پور و فدوی طوقان»، شعر مقاومت دو شاعر را مورد بررسی قرار داده است. احمدی (۱۳۹۱)، نیز پژوهشی با عنوان «بررسی تطبیقی شعر مقاومت در شعر

طاهره صفارزاده و فدوی طوقان»، به رشتهٔ تحریر درآورده است. ممشویچ (۱۳۸۱)، در پژوهشی با عنوان «بررسی مفهوم آزادی در شعر قیصر امین پور، علی موسوی گرمارودی و فاطمه راکعی» به مفهوم آزادی در شعر این شاعران پرداخته است، علیا (۱۳۹۵)، نیز پژوهشی با عنوان «مقایسه و کاربرد تلمیح در شعر طاهره صفارزاده و فاطمه راکعی» را نگاشته است. اکبری (۱۳۹۴)، در مقاله‌ای با عنوان «جلوه‌های پایداری در شعر فدوی طوقان و سپیده کاشانی»، مضامین پایداری در شعر دو شاعر را مورد ارزیابی قرار داده است، احمدی چناری و حبیبی (۱۳۹۰)، در پژوهشی با عنوان «نمادپایداری زنان در شعر فدوی طوقان» به نماد در شعر فدوی طوقان پرداخته است، رحمانیان کوشکی (۱۳۸۷)، در پژوهشی با عنوان «الواقعیة فی شعر طوقان» به میهن دوستی وی در اشعارش پرداخته است، جباری (۱۳۸۹)، در اثری با عنوان «بازتاب مفاهیم قرآنی در ادبیات معاصر؛ مهرداد اوستا، طاهره صفارزاده، فاطمه راکعی، قیصر امین پور و علیرضا قزوه»، مفاهیم قرآنی در اشعار این شاعران را مورد بررسی قرار داده است. کاید عباسی (۱۳۹۴)، در پژوهشی با عنوان «بررسی سیر انواع مرثیه در شعرهای فاطمه راکعی» به بررسی مرثیه‌های راکعی پرداخته است، مدنی ایوری (۱۳۸۷)، در پژوهشی با عنوان «مضامین اصلی شعر زنان پس از انقلاب اسلامی؛ ژاله اصفهانی، سمین بهبهانی، طاهره صفارزاده، فاطمه راکعی»، اصلی‌ترین مضامین شعر زنان پس از انقلاب اسلامی را بررسی نموده است. اما تا آن‌جایی جستجو شد تاکنون پژوهشی که به بررسی تطبیقی اشعار این دو شاعر و به ویژه مقایسهٔ غزل-سروده‌های آن‌ها بپردازد، انجام نشده که مقالهٔ حاضر با استفاده از مبانی ادبیات تطبیقی مکتب آمریکا در پی بررسی مقایسه‌ای زبان غزلی دو شاعر است که همواره به درون‌مایه‌های شعری متفاوت و مرتبط با اوضاع سیاسی و اجتماعی و حتی ناملازمات زندگی روزمره، لطافت غزلی با زبانی زنانه بخشیده‌اند.

۳. دو شاعر در یک نگاه

فدوی عبدالفتاح آغا طوقان، شاعر مشهور جهان عرب، در سال ۱۹۱۷م در خانواده‌ای اصیل، سنتی، توانگر و ادیب در نابلس فلسطین دیده به جهان گشود. «او با فراز و فرودهای شعری‌اش، دنیایی آفرید که نمایانگر دنیای زن فلسطینی است. فدوی را پیشکسوت‌ترین شاعر پرآوازهٔ فلسطین لقب داده‌اند» (طوقان، ۱۳۷۵: ۱۳) «فاطمه راکعی» شاعر، محقق، مترجم در سال ۱۳۳۳ در زنجان به دنیا آمد و تا پایان دورهٔ ابتدایی را در زادگاهش سپری کرد و به گفتهٔ خودش، شعر را هم از همان دوران کودکی شروع کرد (راکعی، ۱۳۸۴: ۱۲) راکعی از زنان فعال معاصر است که در حوزه‌ی سیاسی و ادبی، حضوری مؤثر داشته است. شعرهای راکعی در قالب‌های کلاسیک، نو و سپید است؛ بیشتر شعرش عرفانی و اجتماعی است. از جمله وجوه مشترک و قابل تأمل اشعار دو شاعر، غزلیات آن‌هاست که از احساسات لطیف درونی و حس زنانه‌سرایبی این دو نشأت می‌گیرد و پیوندی عمیق با مسائل سیاسی و اجتماعی عصر دو شاعر دارد.

۱.۳. عاشقانه-عارفانه‌سرایبی‌های دو شاعر

عشق یک موهبت است که ارتباط بین انسان‌ها و عالم هستی را برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز فراهم می‌سازد، از هنگام تولد تا زمانی که انسان در صحنهٔ هستی حضور دارد عشق همراه او خواهد ماند. «عشق

ورزیدن ویژگی خاص دنیای انسان‌هاست که از آغاز آفرینش تاکنون با جلوه‌های رنگارنگ، نامرکز و دلنشین خود، رنج حیات را برای انسان تحمل پذیر کرده است» (مختاری، ۱۳۷۷: ۶۸) چنان‌که گفته‌اند «از ابتدای آفرینش، عشق و زیبایی همواره همراه و مکمل یکدیگرند» (روشنفکر و اسماعیلی، ۱۳۹۱: ۳۶)

عشق در جای‌جای آثار دو شاعر حضوری بسیار پررنگ دارد، در شعر این دو تنها غزل نیست که رنگی از عشق دارد، بلکه همه مضامین شعری، حال و هوایی از غزل، آن هم با لطافتی متأثر از زبانی زنانه به خود گرفته است.

غزل فاطمه راکعی غالباً رنگی عارفانه‌تر از فدوی طوقان به خود می‌گیرد، او عشق را منشأ حیات و معنی فشرده‌ی هستی و سرچشمه مستی و سرگشتگی خویش می‌داند:

«رقص رقصان، مثل برگی روی آب // می‌روم با موج‌های پرشتاب // می‌نوازد تار و پودم را نسیم // مهرمی‌ریزد به جانم آفتاب // می‌روم، اما نمی‌دانم هنوز // رو به دریا می‌روم یا منجلا ب!» (راکعی، ۱۳۸۷: ۳۳)

برگی رقصان بر روی موجی در حرکت است، نسیم تار و پودش را می‌نوازد و آفتاب در جانش مهر می‌پاشد. شاعر در پایان این تصویر شعری زیبا، با زبانی نرم، سؤال فلسفی آمیخته با ابهام «به کجا می‌روم»، را در لابلای لطافت غزل جای داده است. عشق برای شاعر نجوای زندگی است او آن را به دریا و خود را به ماهی تشبیه می‌کند. غزلیات او که از احساس درونیش شروع می‌گردد طولی نمی‌کشد که به همه زندگی و هستی پیوندی ناگسستنی می‌خورد:

«من با تو ای بهتر از گل، زیباتراز گل نگویم // بگذار هر ذره‌ات را چون باغی از گل بیویم // بگذار تنها خودم را در چشمانت ببینم // بگذار در تو بمیرم، از ریشه‌هایت برویم // یک برکه خاموشی‌ام من، وقتی تو پیشم نباشی // پیشم بمان، ای که با تو دریای پر گفتگویم» (راکعی، ۱۳۸۷: ۱۵)

فرم شعر و سادگی زبان در شعر راکعی، ویژگی «سهل و ممتنع» بودن شعر سعدی به اذهان را تداعی می‌کند. شاعر گاهی در شرح حکایت محبوب زمینی هم، عشق را چنان قدسی کرده که رنگ آسمانی به خود می‌گیرد:

«کسی آمد از سمت آگاهی‌ام // و شورید بر حسّ خود خواهیم // و تنهایی‌ام را به تاراج برد // کمر بست عمری به همراهی‌ام // و اینک من و سمت چشمان او // که تا آسمان می‌کند راهی‌ام // چه حسّی است از با تو بودن مرا؟! // تو دریا، تو دریا و من ماهی‌ام». (همان، ۱۶)

به کارگیری آرایه‌های ساده، زیبا و لطیف: «آمدن کسی از سمت آگاهی، شوریدن بر حسّ خودخواهی، به تاراج بردن تنهایی» تصویری از پیوندی مقدس، با آگاهی، تواضع و با هم بودن را به مخاطب القا می‌کند. هر دو شاعر عشق را قدسی و پاک و در همه گستره هستی جاری و ساری می‌دانند و همواره با واژگانی دل‌پذیر و سرشار از لطافت، زبان به وصف آن زبان می‌گشایند:

«لحظه‌های سبز // لحظه‌های باران خورده // لحظه‌های نسیم آلود // لحظه‌های پونه آگین // لحظه‌های ترد // تازه // شیرین ... // لحظه‌ها را می‌چرم // می‌چرم // می‌چرم // چه سیری ناپذیر است // این میل گرسنه زیبایی» (راکعی، ۱۳۸۷: ۳۸)

شاعر به قدری لطیف برای «لحظه‌ها» صفت‌های پی در پی ذکر می‌کند که خواننده ناخواسته اسیر فرم شعر می‌گردد و محتوا را از یاد می‌برد، لحظه‌های: «سبز، باران خورده، نسیم آلود، پونه آگین، ترد، تازه و

شیرین» این لحظه‌ها او را از هوش برده او آنها را نمی‌نگرد بلکه آنها را با «میل گرسنه زیبایی» می‌چرد. گویی گوسفندی گرسنه در سبزه‌زاری رها شده است.

او گاه در یک راز و نیاز عارفانه، معشوق حقیقی را مورد منادا قرار می‌دهد و با او مناجات می‌سراید:
 «باز وقت دعا دل تو شکست // ساده، بی ادعا، دل تو شکست // بی ریا، عاشقانه، بنده شدی // در حضور خدا دل تو شکست // شست اشکت غبارِ چهره از او // مثل آینه‌ها دل تو شکست // و صاف بود مثل حباب // شد ساده تهی از هوا دل تو شکست // خوش به حال دل شکسته تو // باز وقت دعا دل تو شکست».
 (راکعی، ۱۳۸۷: ۴۶)

دعا و دل‌شکستن و بی ریا و بی ادعا بودن، از ژرف‌ترین آموزه‌های دینی است که در روح‌های زلال یافت می‌شود. در ابیات زیر، شاعر این احساس لطیف را به حوادث سیاسی که غالباً بی روح و سرد هستند، پیوند می‌زند. حس خوشحالی او از یاد و خاطره امام خمینی وجودش را سرمست از عشق عرفانی کرده است:
 «به پاس یک دل ابری، دو چشم بارانی // پر است خلوتم از یک حضور نورانی // کسی که وسعت او در جهان نمی‌گنجید // به خانه دل من، آمده است مهمانی! // غمی به قدمت تاریخ درد انسان داشت // دلی به وسعت جغرافیای انسانی».
 (همان، ۴۲)

به‌کارگیری میراث دینی با زبان غزل و سرشار از عاطفه و ویژگی بارز دو شاعر است «پناه بردن به میراث دینی و مذهبی نزد شاعر، به مثابه‌ی مدخلی برای ورود به قلب و فکر مخاطب به منظور تأثیرگذاری بر اعتقادات ایمانی او به شمار می‌رود. چرا که ارتباط آدمی با دین و هرآنچه به تعلقات مذهبی مربوط می‌شود امری فطری است و با تمام ادوار بشری و عمر جمعی و فردی انسان ارتباط دارد» (محقق، ۱۳۸۹: ۷۵) راکعی با کلامی عارفانه و با قلبی سرشار از مهر و محبت امام علی (ع) را می‌ستاید و در همان حال اعتراف می‌کند که ادای حق ستایش آن حضرت آرزوی دست نیافتنی است:

«سرودن تو همان آرزوی کال من است // اگرچه دغدغه روز و ماه و سال من است // تمام آنچه که می‌دانم از تو یک نام است // «علی» و حلّ معمّای تومحال من است // منم و فرصت عمری چو یک غزل کوتاه // سرودن تو بلند، نه در مجال من است // زبان ز مدح تو عاجز، قلم به وصف تو گنگ // بر این گواهی من، شعرهای لال من است».
 (راکعی، ۱۳۸۷: ۴۰)

شاعر در این سروده لطیف و بسیار نغز و زیبا، آرزوی خود را کال و نارس می‌شمرد زیرا «حل معمّای علی» را محال و زبان شعری خود را در وصف فضائل آن اقیانوس ژرف، لال و گنگ و ناتوان می‌داند. در این تصویر شعری کوتاه، اوجی از هنر زبانی در پیوند میان معنا و فرم با سادگی زبان شعری مشاهده می‌گردد. بخش عظیمی از دفترهای نخست فدوی طوقان نیز مانند راکعی، غزل‌واره‌های احساسی و سرشار از عاطفه است. سلمی الخضراء الجیوسی منتقد ادبی و همتای فلسطینی فدوی طوقان، او را در هموار کردن راه «صدق عاطفه» از غالب شاعران مرد معاصر برتر می‌شمارد (الجیوسی، ۱۹۹۷: ۴۸) گاهی عشقی زمینی جان‌مایه غزل اوست که زبان شعری او را با سوز و گدازی عاشقانه پیوند زده است:

«و کَلَّمَا غَنَيْتُ شَعْرِي

هر گاه با شعرهایم آواز می‌خوانم

وَشَقَّقْتُ النَّفْسُ وَأَعْرُورِقْتُ

و دل‌ها به مهر آمده

مِنْ رَقَّةِ الْوَجْدِ
 عیونُ سُمَّاری
 تسألنی عَنْكَ رَفِیقَاتِی
 عنِ إِسْمِکِ الْغَالِی الَّذِی أُحْفِی وَرَاءَ أُبْیَاتِی
 به خاطر لطافت عشق.
 چشمان قصه‌گویان شبانه‌ام غرق در اشک شده.
 دوستانم از من در باره تو می‌پرسند
 درباره نام گرانقدر تو که در پشت ابیاتم پنهان شده.
 اسمک؟
 نام تو؟»

(طوقان، ۲۰۰۵: ۳۲۹)

این عشق نهان در پشت ابیات شاعر، نه تنها او را بلکه مخاطب را هم غرق در اشک می‌کند، بکاربردن فعل «اغروقت» (چشمی پر از اشک) که بیانی آمیخته با مبالغه دارد، تنها وصف حال خود شاعر نیست بلکه شرح حال قصه‌گویان اوست. زمانی این دلتنگی شاعر به اوج خود می‌رسد که از طرف محبوب نگاه یا وعده‌ای به وی داده شود، در این جا عشقی پدید می‌آید که او با آن دنیا و زمانه را فراموش کرده و شراب نابش، افق‌های خیال‌اش را مست کرده و با سینه‌ی ملامال از آرامش، وی را در آغوش می‌کشد:

«یا حبیبی کَلِّمًا نَادِیْتِنِی
 هَاتِفًا عَبْرَ الْمَسَافَاتِ: تَعَالِی
 عَبَّقَتْ فِی خَاطِرِی یَا جَنَّتِی
 جَنَّةً، وَأَنْهَلَ ضَوْءَ فِی خِیَالِی
 وَبَدَأَ لِی
 اِی مَحْبُوبِ مَن هَر بَارَ کَه مَرَا صَدَا مِی زَدِی
 وَ اَز کَذَر فَاصِلَهَا فَرِیَادِکِنَان (مِی گَفْتِی): بِیَا
 اِی بَهْشْتِ مَن، دَر خَاطِرَم بَهْشْتِی عَطْرَا فِشَانِی نَمُود
 وَ نُورِی دَر خِیَالَم سَرَا زِیَر گَرْدِید
 وَ بَرَا ی مَن أَشْکَار شَد
 دُنِیَا بِی سِیْرَابِ اَز جَوَانِی وَ شِیْفَتِگِی وَ
 اَفْسُونِگِری بَا سَا یَه‌هَای گَلگُونِش

(همان، ۲۰۷-۲۰۸)

به‌کارگیری واژگانی همچون «هاتفاً، یا جنتی، عالم ریان، وردی‌الظلال» فضایی آسمانی به سروده او که مخاطبی زمینی دارد، بخشیده است.

فدوی طوقان صدای تسبیح خداوند را که به باور او در همه جای هستی گسترده است به تصویر می‌کشد و احساساتی را که سرشار از ایمان و عشق به پروردگار است با تمام وجود حس و بیان می‌کند. وی صدای مهربان و هیجان‌انگیزی را که هر سپیده دم، فریادکنان بلند می‌شود، تقدیم به آفریدگار جهانیان می‌کند. این نجوای عاشقانه درون او را نور بخشیده و او را غرق مستی آسمانی می‌کند:

«کَلِّمًا رَنِّ فِی السَّکُونِ صَدِی تَسْبِیحُهُ اللهُ رَائِعُ التَّرْدِیدِ
 خدَاوند کَه تَکْرَار زِیْبایی دَارَد طَنِینِ اَنْداز مِی‌شُود.

وَسَرَّتْ فِي الْأَثِيرِ أَنْغَامُهَا الطُّهْرُ وَأَوْغَلْنَ فِي الْفُضَاءِ الْبَعِيدِ
وَأَهْنَكُهَايِ پاكش در هوا جاری شده و
در فضای دور دست نفوذ می‌کنند.

أَهْطَعَتْ أَنْفُسٌ وَدَابَّتْ قُلُوبٌ يَزْهِيهَا الْفَنَاءُ فِي الْمَعْبُودِ!
جان‌هایی از ترس، سر به زیر افکنده و قلب-
هایی که نور خود را از فنا شدن در معبود گرفته‌اند، (از سر شوق) ذوب می‌گردند.

وَتَسَامِي الشُّعُورُ يَلْهَبُ فِيهَا خَلْجَاتُ الْإِيمَانِ وَالْتِمَجِيدِ
و احساساتی که بارقه‌های ایمان و تکریم
(معشوق) در آن شعله ور است، بر هم مفاخرت می‌کنند.

يَا لِهَذَا الصَّفَاءِ... يَا لِتَجَلَّى اللَّهِ... يَا رَوْعَةَ الْجَلالِ الْفَرِيدِ!
چه صفای زیبایی ... چه مکاشفه‌ای ... چه
شکوه بی‌نظیر و فوق‌العاده‌ای!

(طوقان، ۱۲۹)

شاعر در این تصویر ملکوتی و آسمانی که در پایان با اسلوب تعجب «یا روعه الجلال الفرید» از آن یاد می‌کند انسان‌هایی را مجسم می‌کند که غرق در نیایش معبود هستند و وجودشان در این راز و نیاز ذوب شده است.

راکعی نیز در اولین تجربه دفتر شعری‌اش «دفتر سفر سوختن» غزل سروده‌های عارفانه زیادی دارد؛ غزل «شهسوار» حال و هوای باور به مهدویت (قرار هستی ما) را دارد: «دهید مژده به یاران که یار می‌آید // قرار گیتی چشم انتظار می‌آید // کلید صبح به دست و سرود عشق به لب // زانتهای شب آن شهسوار می‌آید ... // طلسم کین به سرانگشت مهر می‌شکند // بشیر دوستی پایدار می‌آید ... // به سوگواری گل‌ها به غمگساری عشق // قرار هستی ما بی‌قرار می‌آید ...». (راکعی، ۱۳۶۹: ۳۴) آرایه‌های ادبی تشخیص و تضاد در ترکیب‌های سرانگشت مهر، سوگواری گل‌ها و غمگساری عشق، بی‌قرار آمدن قرار هستی ما ... بر خیال انگیزی کلام افزوده است. شاعر چه زیبا و هنرمندانه فلسفه آمدن آن حضرت را وصف نموده «شکستن طلسم کینه به سرانگشت مهر» جای دادن ژرفای معنا در ظرف ساده زبان هنر شعری برجسته راکعی است.

فدوی طوقان در عاشقانه- عارفانه سروده‌های خود به مکان معشوق قداست بخشیده، آن را محراب عشق و آرزوهای خویش می‌شمارد:

«هذا مكانك، ههنا محرابُ أَسْوَاقِي وَحَيِّي
این جا متعلق به توست، جایی که محراب آرزوها و
عشقم است.

كَمْ جِئْتَهُ وَالِدْمَعُ، دَمْعُ الشُّوقِ مُخْتَلِجٌ بَهْدِي
چه بسیار که به این مکان آمده‌ام و اشک، اشک شوق
از مژه‌هایم سرازیر بود.

كَمْ جِئْتَهُ وَالذِّكْرِيَّاتُ تَفِيضُ مِنْ رُوحِي وَقَلْبِي
چه بسیار که به این جا آمدم در حالی که خاطرها از جان و
دل سرازیر می‌گشت.

یمددن حولی ظْهَن، وینتفضن بکلِ دربِ سایه‌های خود را در اطرافم می‌گستراندند و از هر سمتی پخش می‌گشتند.

هذا مکانک، مثلُ روحی، فیه إحساسٌ کئیبٌ این، جای توست، همانند جانم در آن حسی اندوهناک و درمانده است.

متحسرٌ یصبو إلى الماضي، إلى الأمس الحبيب (حس حسرتی) که به گذشته، به دیروز دوست داشتنی عشق می‌ورزد.

(طوقان، ۱۰۶)

راکعی در برخی از غزل‌سروده‌های خود، با بیانی ساده و سرشار از عاطفه، حوادث انقلاب و دل‌بستگی خود به امام خمینی را بیان نموده است:

«به شهر شبزدگان، همچو آرزویی دور // امام آینه‌ها آمد از کرانه نور // رسید عاصی وعاشق، پر از عطوفت وخشم // چو روح صاعقه از اوج قلله‌های غرور // ستاره‌ها همه فریاد نور سردادند // غریو شوق برآمد ز چشمه‌های بلور // خوشا به آینه‌هایی که صادقانه شکست // غرور کاذبشان زان همه تجلی نور».

(همان، ۱۰)

سروده «گل آفتاب» از جمله سروده‌های او در این زمینه است، غزلی ساده، زیبا و با لحنی گیرا:

«به آرزو، به تصور، به خواب می‌ماند // به پرسشی که ندارد جواب می‌ماند // نگاه او چه بگویم، به نهر جاری نور // گل رخس به گل آفتاب می‌ماند // به روح عاصی آتش، به طبع سرکش عشق // به قلب پر طپش انقلاب می‌ماند // چنین که برده ز سر هوش عاشقان یکسر // به شاه بیت غزل‌های ناب می‌ماند» (راکعی، ۱۳۸۶: ۱۸).

شاعر در این سروده کوتاه، به مفاهیمی پر صلابت مانند «روح عاصی آتش، و قلب پر طپش انقلاب» رنگی عاطفی بخشیده، حوادث انقلاب را به کمک زبان غزل با هنرمندی در «لبخند گل» درهم تنیده است و امام خمینی را شاه‌بیت غزل ناب نامیده است. تشبیه نگاه به پرسشی بی پاسخ، بسیار ژرف، زیبا و ساده و خیال‌برانگیز است.

۲.۳. جلوه‌های لطافت زبان غزل در وصف قهرمانی‌ها

ستودن پایداری مبارزان از جمله موضوعاتی است که حضوری بسیار پررنگ در شعر معاصر دارد و شعر پایداری امروز بخش بزرگی از فضای ادبیات معاصر را اشغال نموده است. چنان که گفته‌اند: «ادبیات پایداری، ادبیاتی است که غالباً ملت‌ها، در هنگام بحران‌های ملی، و در کوران جنگ‌ها، و در برابر ناملایمات اجتماعی و سیاسی، دست به کار آفریدن آن می‌شوند» (شکری، ۱۹۷۹: ۱۰) «روشنای تاریخ، وامدار بزرگمردان و بلند همتانی است که با تمام صلابت در مقابل ستم قد علم کرده با سلاح بیان، روشنگری را به جامعه بشری ارمغان بخشیدند، اندیشمندانی که تنها خواسته آن‌ها از دنیا، سامان فکری نسل بشری و برافروختن مشعل آزادی در روان‌ها و جان‌هاست» (احمری، ۱۳۹۱: ۱۵۳) اما آنچه به این گونه‌ی ادبی در شعر دو شاعر جانی تازه و لطفی ویژه بخشیده، در هم‌آمیختن صلابت شعر پایداری در لطافت غزل است. عشق و علاقه به وطن

و مبارزه برای رهایی آن که مقوله‌ای پر هیبت و ستر است از مضمون‌های تلطیف شده در غزلیات دو شاعر شده است؛ «وطن در معنای عام کلمه منزل اقامت و مکانی است که انسان در آنجا متولد می‌شود و رشد می‌کند و در معنای خاص، به محیطی روحی و روانی اطلاق می‌شود که احساسات و عواطف قومی و ملی انسان، نسبت به آن معطوف می‌گردد؛ بنابراین وطن ... چیزی غیر از ملت و دولت است، و ارتباطی نزدیک و تنگاتنگ با زمین و مقدس شمردن آن به خاطر جای دادن قبر اجداد انسان در خود دارد (سلیمی؛ کیانی، ۱۳۹۴: ۱۴۱).

با توجه به آن‌چه بر مردم سرزمین فلسطین گذشته است، عشق به وطن برای فدوی طوقان یک جمله و یک عبارت نیست بلکه یک دنیا رنج و درد است. در جای‌جای دفترهای شعری او، این دل‌شکستگی به غزل سروده‌هایی سرشار از عاطفه و احساسی ژرف تبدیل شده‌اند. «عیبال» نام کوهی است در شمال شهر نابلس (محل تولد فدوی طوقان) که شاعر با دل‌تنگی به توصیف زیبایی‌های آن می‌پردازد، و با آن همچون معشوقی زنده گفتگو می‌کند:

«اینک یاحبی نشیدُ الخلودِ ای عشقم! همانا تو سرود بهشتی (محل جاودانگی)

و اننی صداک عبرَ الوجودِ و من پژواک صدایت در گذر هستی‌ام

وتعترینی نفضةً من شعورٍ بغبطةٍ تملأُ أحنائیه. در این هنگام تکانی از احساس شادمانی که وجودم را فرا
می‌گیرد بر من عارض شده

کأنها لحنٌ مضیُّ النغمِ و گویی آهنگی با نغمه‌های روشن است

فأنثنی أحرُفُ فوقَ الصخورِ اسمک فی نشوةٍ إحساسیةٍ پس خم می‌شوم تا در مستی احساسم، اسمت
را بر بالای سنگ‌ها حک کرده

وأشبعُ الأحرفَ لثماً وشمًا و حروفش را از بوسیدن و بوییدن سیرکنم.

والفرحُ الكبيرُ یا حبی و ای عشقم! شادمانی بی حد و مرز

تهدر موسیقاه فی قلبی موسیقی‌اش را در دلم بانگ می‌زند

وترتمی عینای فی مرتمی أفقٍ بعیدٍ حالٍ ما بیننا و چشمانم به افقی دوردست می‌نگرند که بین ما
قرار گرفته و جدایی افکنده

کلما أشخصُ روحی تراک و هر بار که جانم را بلند کنم تو را می‌بیند

أحسَّ عینیک وما فیهما من وهجٍ یطفُرُ منه السنی حولی تشعانِ بنجوی هواک چشمانت را و آن
شعله‌هایش که پرتو نور از آن می‌جهد را احساس می‌کنم که پیرامون من با صدای نجوای عشقت
نورافشانی می‌کنند (طوقان، ۱۳۳).

این کوه برای شاعر «نشید الخلود» سرود بهشت (محل جاودانگی) است و او پژواک این کوه است. (آنی صداک) مخاطب قرار دادن کوهی با صلابت و جان بخشیدن به آن و گفتگوی با آن با زبان نرم غزل و با عاطفه‌ای زنانه و سرشار از دل‌تنگی، به شعر لطافت و گیرایی بخشیده است. طوقان در غم فراق سرزمین غصب شده فلسطین، گاهی به جای سرزمین خود، به نجوا با دیگر سرزمین‌های عربی می‌پردازد. غزل گفتگوی او با مصر نمونه‌ای است که شاعر شادی خویش از قدم زدن در خاک آن را با دل‌شکستگی وصف می‌کند:

«یامصر، حلم سحر الألوآن، رافق کلّ عمری ای مصر، ای رویای رنگ‌های افسون‌گر که همه عمر
همراهم بودید

کم داعبت روحی رؤاه فرفّ روحی خلف صدری چقدر جانم با رویاهایت بازی کرد و در پس سینه‌ام
به تپش درآمد

حلم کظّل الواحّة الخضراء فی صحراء قفر رویایی چون سایه‌ی مکانی سرسبز در صحرائی
خشک

آن أجتلی هذا الحمی ... وأضمه قلباً وعیناً باید این مکان سرسبز را بنگرم ... و دل و چشمش را در
برگیرم

والیوم، فی حلم أنا، أم یقطه، أم بین بین؟! امروز، من در خوابم، یا بیداری، یا بین این دو!؟
صدحت بقلبی إذ وطنت ثراک أنغام سواحر هنگامی که در خاکت قدم نهادم، آوازهایی جادو کننده
در دلم بانگ برآوردند

فکأنما فی قلبی المأخوذ غنی ألف طائرٍ پس گویی دردل شیفته‌ام، هزار پرنده آواز سردادند.

(طوقان، ۱۲۱)

ترکیب‌های خیال‌آمیزی مانند «کم داعبت روحی رؤاه، صدحت بقلبی أنغام سواحر» و «فکأنما فی قلبی المأخوذ غنی ألف طائرٍ» وصف شاعر را به قدری انسانی کرده که می‌توان در ابتدای سروده به جای «یا مصر» یا حبیبی گذاشت. دل‌تنگی و حس میهن دوستی شاعر با زبان غزل به گونه‌ای تطلیف شده که خواننده احساس می‌کند شاعر فراق میان عاشق و معشوق را در غزل وصف نموده است.

راکعی نیز در سروده زیر با زبانی ساده و سرشار از عاطفه، حوادث روزهای پیروزی انقلاب اسلامی را در قالبی غزلی و لطیف وصف نموده است:

«جاده عشق را گلاب زدند // پاره شوق را رکاب زدند // چشمانش چون زعشق پرسیدی // حرف‌ها با تو بی جواب زدند // آسمان زیر گامشان لرزید // هی چو بر مرکب شتاب زدند // برفراز سپهر نیلی رنگ // پرچم سرخ انقلاب زدند // اخترانی که تا شکفتن صبح // خیمه در باغ مهتاب زدند // آری آن شب که خیل بیداران // مست و بیتاب، راه خواب زدند...». (راکعی، ۱۳۸۶: ۸)

جمع میان صلابت در مفهوم و لطافت در زبان، هنر هر دو شاعر است. اما این هنرنمایی در شعر راکعی نمودی بسیار برجسته‌تر دارد. «جاده عشق را گلاب زدن و... بر فراز سپهر نیلی رنگ... پرچم سرخ انقلاب برافراشتن» حکایت پر از قصه و غصه یک انقلاب است که شاعر آن را در لابلای زبان نرم غزل، تلطیف نموده است. وصفی رئالیستی است که روح روان‌نیتیکی به خود گرفته است.

«حلم الذکری» عنوان غزلی مرثیه‌گونه است که شاعر در وصف برادر شهیدش ابراهیم طوقان سروده است و در آن با زبانی غزلی به نجوای با آن شهید پرداخته است:

«أخی، یا أحبّ نداءً یرفّ علیّ شفّتی مثقلاً بالحنانِ ای برادر! ای دوست داشتنی‌ترین صدایی که بر لبانم پرپر می‌زنید، صدایی سرشار از مهربانی.

أخی، لک نجوای مهمما ارتطمت بقیدِ المكانِ وقیدِ الزمانِ ای برادر! ترا صدا می‌زنم هر چند که صدایم در بند قید و مکان و زمان است

أحقاً یحولُ الردی بیننا ویفصلنی عنک سجنٌ کیانی آیا به راستی مرگ میان ما فاصله می‌اندازد و زندان وجودم، مرا از تو جدا کرده

فمالی إذا ما ذکرْتُک أشعُرُ إنک حولی بکلّ مکانٍ پس مرا چه شده که هر وقت ترا به یاد می‌آورم، احساس می‌کنم همه جا در کنارم هستی

أحسُّ وجودک أومنُ أنک تسمعُ صوتی هنا وترانی بودنت را حس می‌کنم، باور دارم که تو اینجا صدایم را می‌شنوی و مرا می‌بینی

وکم طائفٌ منک طاف بروحی إذا ما الکری لِقنی واحتوانی و چقدر رویاهایت جانم را در بر گرفت، هنگامی که خواب مرا فراگرفت

أخی، أمسی واللیلُ یعمقُ غوراً ویحضنُ قلبَ الوجودِ الکبیرِ ای برادر! شب را به صبح می‌آورم در حالی که شب، به اعماق فرورفته و قلب هستی بزرگ را در آغوش می‌کشد

وذكراک تعمرُ أقطارَ نفسی وتملاً قلبی بفیضِ غمیرِ وخاطرات تو در تمام سلول‌های وجودم را فراگرفته و قلبم را با سیلی سرشار دربر می‌گیرد.

(طوقان، ۱۷۱-۱۷۲).

در این سروده که شاعر آن را به روح برادر شهیدش تقدیم کرده است، اندوه مرثیه با طراوت غزل رنگ‌آمیزی شده است. عبارت لطیف غزلی: «ای دوست داشتنی‌ترین صدایی که بر لبانم پرپر می‌زنید» ناگهان با تلخی سؤال بی‌پاسخ و اندوهبار: «آیا به راستی مرگ میان ما فاصله می‌اندازد و زندان وجودم، مرا از تو جدا کرده است؟» این دو مفهوم متفاوت در جوار هم قرار گرفته‌اند. تلطیف اندوه با زبان غزل، در شعر فدوی طوقان حضوری پر رنگ دارد. او شعر دیگری با همین حال و هوا، با عنوان «جریمه قتل فی یوم لیس کالایام» سروده و آن را به روح دانشجویی شهید به نام «منتهی حورانی» تقدیم کرده است:

«بغرفتها أمها المتعبه تلملم أوراقيها المدرسية: مادر خسته‌اش در اتاق او، برگه‌های مدرسه‌اش را جمع می‌کرد.

حذار العدى يا بنیه فعین العدو تصیب ای دخترکم! از دشمنان برحذر باش که چشم دشمن به هدف می‌زند

وما كذب القلب، كان عدو الحياة يطاردها فى المسيرة وينشب فى عنقها مخلبه و دل خطا نگفت، دشمن زندگی، او را در راه دنبال کرد و چنگ در گردن او فرو کرد

تفتح مریولها فى الصباح شقائق حمراً وباقات ورد سپیده دم، پیشبندش که سراسر و شقایق‌های قرمز دسته‌های گل بود، باز شد

وعادت إلى الكتب المدرسية كل سطور الكفاح التى حذفوها و بار دیگر تمام خط‌های نبرد که از کتاب‌های آموزشی حذف کرده بودند، به آنها بازگشت.

وماقتلو منتهی وما صلبوها منتهی را نکشتند و به صلیب نکشیدند

ولكنما خرجت منتهی تعلق أقماراً أفراجها فى السماء الكبيرة بلکه منتهی بالا رفته تا ستاره‌های شادیش را در آسمان پهناور آویزان کند

وتعلن أن المطاف القديم انتهى وتعلن أن المطاف الجديد ابتداء و اعلان کند که مسیر گذشته به پایان رسیده و راهی نو شروع شده.

(طوقان، ۵۰۳-۵۰۴)

شاعر حادثه دردناک قتل و ترور دختر دانشجویی به نام منتهی حورانی را حکایت نموده است. اما وصفش رنگی از لطافت غزل در خود دارد، او در رؤیایی شاعرانه می‌گوید او را نکشته‌اند، او به آسمان رفته: «منتهی را نکشتند و به صلیب نکشیدند، سپیده دم، پیشبندش که سراسر و شقایق‌های قرمز دسته‌های گل بود، باز شد... «منتهی» بالا رفته تا ستاره‌های شادیش را در آسمان پهناور آویزان کند»

فاطمه راکعی نیز در غزلی که برای دانشجویی روشندل و پر تلاش، به نام زهره قاسمی فرد سروده است، همین رنگ‌آمیزی اندوه با زبان غزل را با حسرتی سوزناک تصویر نموده است:

«دوباره با همه‌ی هستی‌اش نمایان شد // سلام کرد و اتاقم شکوفه باران شد // سلام، زهره، ببین، بازخسته‌ام، خسته // تمام روز، من و این اتاق در بسته // تو هفته‌هاست که شعری نخوانده‌ای زهره // چرا نیامده، پیشم نمانده‌ای، زهره ؟ // ستاره‌های هراسان به من چه می‌گویند؟! // سلام، زهره، من و تو به مرگ می‌خندیم // در و دریچه بر این جغد شوم می‌بندیم». (راکعی، ۱۳۸۷: ۳۱)

کاستن از بار اندوه‌ها با رنگ‌آمیزی غزل سروده‌ها، هنر هر دو شاعر است. و این ویژگی در شعر راکعی گسترده‌تر است.

۳.۳. سایه سنگین اندوه نوستالوژیک در غزل سروده‌های دو شاعر

غم و اندوه غربت از دیگر ویژگی‌های بارز مضامین غزل‌های دو شاعر است؛ «روانشناسان مفهوم غم غربت را درماندگی یا اختلالی می‌دانند که به وسیله جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می‌شود. اصطلاح احساس غربت، واکنش‌هایی را شامل می‌شود که جدایی افراد مورد علاقه و مکان‌های آشنا را در بر می‌گیرد (شریفیان و تیموری، ۱۳۸۵: ۴۱). «نوستالژی^۱ واژه‌ای فرانسوی است که از دو لفظ (Nostos) به معنی بازگشت و (Algos) به معنی درد و رنج تشکیل شده است و امید به بازگشت به گذشته مطلوب جهت رهایی از رنج موجود را می‌رساند. آن چه در عربی با عنوان «الحنین»، «الحنین إلى الماضي» و «الاغتراب» از آن یاد می‌شود. همان نوستالژی فرانسوی است که فارسی زبان‌ها به معنای غم غربت و حسرت بر گذشته از آن یاد می‌کنند. چنان که ذیل واژه‌ی نوستالژی آمده است: «غم غربت، احساس حسرت و دل‌تنگی برای وطن، خانواده، دوران کودکی، اوضاع خوش سیاسی، اقتصادی و مذهبی گذشته و ... می‌باشد (خزائی، ۱۳۹۲: ۶). «از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در ایجاد نوستالژی در شاعر و یا نویسنده، مسائل سیاسی، اجتماعی، مشکلات فردی، ویژگی‌های روحی و روانی و تأثیر مدرنیسم و ... است». (شیخ الملوکی، ۱۳۹۴: ۳۴)

راکعی بر روزهای سپری شده از عمر حسرت می‌خورد و به اشکال گوناگون غزل سروده خود را با مضمون غم و اندوه از دست دادن روزهای عمر پیوند زده است:

«این روزها ندارم دردی برای گفتن // یا پایی برای رفتن، رنجی برای بردن // این روزها، دریغا! این روزهای قحطی // حتی غمی نمانده با من برای خوردن! // من مانده‌ام و یادی از روزهای رفته // وز حسرتی گزنده، دندان به هم فشردن // بردار دست ای مرگ از روی شانه‌هایم // انگیزه‌ای ندارم حتی برای مردن! (راکعی، ۱۳۸۷: ۵۹)

فدوی طوقان نیز بر گذر ایام حسرت می‌خورد و معتقد است ما عمر را اندازه می‌گیریم و راه را می‌شکافیم، فقط و فقط به خاطر رسیدن به گوری که می‌دانیم همه سرنوشت ما آن است!

«ما علینا إن تكن مَرّت كظَلِّ الطَّيْرِ حَظْفَنَا اگر همچون سایه‌ی پرندۀ سریع بگذرد و ما را براباید، اشکالی ندارد

فهی ذخر لروانا آن اندوخته‌ای برای رویاهایمان است

عالم من عالم اُشهی وأغنی دنیایی دوست داشتنی‌تر و غنی‌تر از دنیایی دیگر

من دنانا هی عمرٌ و دوست داشتنی‌تر و غنی‌تر از دنیایمان، آن عمر ماست.

أترانا نذرعُ الأيام، نمشی متقلین راستی، آیا ما روزها را اندازه می‌گیریم، سنگین قدم بر می‌داریم

نطاً العوسج نعیاً بالذی نحملُ من عبء السنین بر خار گام نهاده و از برداشتن بار سال‌ها درمانده

می‌شویم.

أتری من أجل هذا نحن نحيا؟ راستی، ما به خاطر این، زندگی می‌کنیم؟

نحن قد یلمؤنا وهم نسّمیه وهم و خیالی وجود ما را فرا می‌گیرد

الطموح نكدح العمر که آن را بلند پروازی می‌نامیم. در همه عمر رنج و زحمت می‌کشیم

(طوقان، ۴۲۵)

چنان‌که مشهور است «هجران، همواره سبب خلق ناب‌ترین و شاهکارترین مضامین غزلی شده است؛ درد هجران دردی است بیان‌نشدنی، شاعر در مسیر این درد همه چیزش را از دست می‌دهد. این درد جانکاه روال عادی و معمولی زندگی را برای شاعر مختل می‌کند». (نوری و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۰۶). غم فراق، دوری و جدایی از محبوب زمینی یا آسمانی، از اموری است که هر دو شاعر در غزل‌سروده‌های خود همواره با سوز و گداز از آن سخن گفته و شکایت دارند. فدوی طوقان، در سروده زیر از گریزان بودن محبوب‌اش شکوه دارد و از او سؤال می‌کند تا کجا من از تو و تو از من فرار می‌کنید؟ در حالی که هر دوی ما در زندان عشق اسیریم و رهایی از آن میسر نیست:

«الی این أهربُ منك وتهربُ منی تا کجا از تو فرار کنم و از من فرار کنی،

إلی این أَمْضی وتمضی تا کجا بروم و بروی

ونحن نعیشُ بسجنٍ در حالی که ما در زندان عشق زندگی می‌کنیم

سجنٌ بنیناه نحنُ اختیاراً زندانی که ما آزادانه آن را ساختیم

ورحنا يداً فی يدٍ نرسخُ فی الأرضِ أركانَه و دست به دست، چهار چوبش را در زمین محکم کردیم

ونعلی ونرفعُ جدرانَه دیوارهایش را بالا بردیم

من العشقِ شددناه، من لبناتِ الأمانی و رسمِ خطوطِ الغدِ و آن را از عشق، از خشت آرزوها و نقش خطوط فردا

ومن ألفِ رائحةٍ ألفِ لونٍ من الذکریاتِ من العاطفاتِ و از هزار بو و هزار رنگ از خاطرات و احساسات

برافراشتیم

من العبراتِ بنیناه من از اشک‌ها آن را ساختیم،

تفجّر ضحکاتنا الهانئةً و فیض مشاعرنا الدافئةً از شکفتن خنده‌های دل‌نشینمان و باران احساسات گرم‌مان

(طوقان، ۱۸۹)

شیوه روایت‌گری همراه با گفتگوی با محبوب، در غزل‌سروده‌ها، وجه مشترک هر دو شاعر در بیان عواطف انسانی است. راکعی هم به مانند طوقان و بیشتر از او، از نبود محبوب‌اش شکوه می‌کند و از وی می‌خواهد برگردد و پا بر دل شکسته‌ی وی نهد:

«هزار دست تمنا گشاده است دلم // کجاست دامن لطف، بیا، شکست دلم // تو مهربان‌تر از آنی که پا بر او بنبی // به پای عشق تو خود را دخیل بست دلم // بیا دوباره و بگذار چون که می‌گذری // کشد به دامن تو، عاشقانه دست، دلم // تو آمدی و گشودی به عشق، چشمم را // که چشم از همه عالم، به جز تو بست دلم // دلم، دلم، چه کند با غم جدایی تو // ببین که در غم تو، چون به خون نشست دلم! (راکعی، ۱۳۸۶: ۲۵-۲۴)

استفاده‌ی هنری از عبارتهای نشاندار فرهنگی، مانند: «به پای عشق تو خود را دخیل بست دلم» که در جای‌جای شعر راکعی یافت می‌شود، شعر او را با باورهای فرهنگی جامعه نزدیک نموده است. موضوع نوستالژی بخش قابل توجهی از شعر دو شاعر را به خود اختصاص داده است. زیرا در شعر این دو که موضوعاتی پر صلابت مانند مبارزه و جهاد همواره رنگ و بوی غزل به خود گرفته است. طبیعی است که احساس نوستالژی و غم غربت که خود فی نفسه و ماهیتاً آمیخته با عاطفه است، به مراتب آمادگی بیشتری دارد که به غزل سروده تبدیل گردد.

۴.۳. وصف عاطفی روزنه‌های امید در شعر دو شاعر

غزل سروده‌های سرشار از عاطفه هر دو شاعر همواره امید به فردای نجات‌بخش را به خواننده القا می‌نماید. انتظار آمدن کسی که جهان را تغییر دهد و امید را در بین ملت‌های مظلوم جهان زنده کند، پیوسته از انتظارهای بنیادین در میان انسان‌های با ایمان بوده است، چنان‌که گفته‌اند «باور به سوشیانت و نجات دهنده، بخش درخور توجهی از باورهای دینی، آرمانی و مفاهیم فرهنگی را در عرصه‌های فرهنگ و ادبیات ایرانی دربر گرفته بود و از زمانی که دین اسلام با سرشت فارسی زبانان درآمیخت، این باور بازتابی گسترده در شعر شاعران ادب فارسی بر جای گذاشت و به ویژه پس از انقلاب، این مفهوم و رویکرد آن در ادبیات، فراگیرتر شد. شعر «انتظار» در میان شاعران ایرانی که به ویژه از دریچه دینی به تبیین مسایل می‌پردازند؛ جایگاه درخوری دارد (علوی مقدم و بهرامیان، ۱۳۸۹: ۲۱۹).

راکعی و طوقان میان غزل و این باور ایمانی پیوندی عمیق برقرار ساخته‌اند. در کنار دل‌تنگی‌هایی که هر دو شاعر پیوسته برای محبوب خویش و گاهی از نابسامانی‌های وضع موجود دارند، اما در غزل آن‌ها بارقه‌هایی از امید به رهایی از غم هجران و حل ناملايمات زندگی وجود دارد. هر چند گاهی حتی آمدن بهار که هستی بخش موجودات است، اندوه را از دل شاعر نمی‌زاید، اما با وجود این، هرگز چراغ امید در دلش خاموش نشده:

«به باغ عشق تو آه ای بهار هستی بخش // شکوهمند شکفت و شکوفه داد دلم // دل یتیم من اینک کجا نهد سر را؟ // پس از تو ای همه کس، یک نفس مباد دلم // زبان شعر مرا شور نیست بعد از تو // بریده باد زبانم، شکسته باد دلم ... (راکعی، ۱۳۸۶: ۲۷-۲۶)

دیوان طوقان نیز سرشار از سروده‌هایی است که خاطرات عزیزان، یاران، دوستان هم رزم و فرزندان او را برای وی زنده می‌کند. زمانی که شاعر در غربت و به دور از فرزندان و خانه خویش است به یاد آن‌ها شعر می‌سراید تا دل‌تنگی و اندوه خود را اندکی تسلی بخشد:

«وکیف أحسُّ جمالَ الوجودِ ووجهك عني توارى سنهً چگونه زیبایی هستی را حس کنم در حالی که
روشنی چهرهات از من نهان شده
فما أقيح العيشَ يا موحشيَ ويا ما أشدَّ سوادَ الحياةِ ای کسی که باعث دلنتگی من شده‌ای! زندگی چقدر
زشت و سیاه است
وأنتَ بعيدٌ بعيدٌ هناك... وقلبي وحيدٌ يعانى أساهً تو آن‌جا دور دوری ... و دلم تنهاست و از غم‌هایش رنج
می‌برد

مضیت؟ فیما لهفی إلیک وواها لأمسی القریب البعید تو رفتی؟ وای از اشتیاق من به تو و افسوس از
دیروزهای دور و نزدیکم.

زمانٌ أمرٌ بدربِ الكرومِ وللدربِ نوحُ جنانِ الخلودِ... زمانی که در راه تاکستان‌ها گذشت و راه بوی خوش
باغ‌های جاودانگی داشت

ویشرد طرفی و بطوی المدی ولقیاک غایهً طرفی الشرود چشمم سردرگم می‌شود، فاصله‌ها را درمی
نوردد و هدف چشم سرگردان من دیدار توست.

(طوقان، ۹۳)

«أنا وحنیني البعید إلیک ورائحة اللیل والذکریاتُ من وشوق دور دستم و بوی شب و خاطرات، به
سویت آمدیم

وأنشودةً عبرَ موج الأثیرِ تبارک سحرُ الهوی والحیاءُ و سرودی از لابلای موج هوا که به جادوی عشق
وزندگی تبرک می‌جست

و غیبوبه، وانتقالُ بعیدٍ وراءَ القفارِ وعبر الصحاری و بیهوشی، و انتقالی دور، آن سوی خشکی‌ها و از میان
صحراها به سویت آمدیم

وكان اللقاء الغریب السعید و دیدار همان دیدار شگفت و خوش اقبال بود

طوانا هناك علی الشطِّ لیلٌ ندی الغلائل، شفّ مضی أنجا در کنار رودخانه، شی ما را فراگرفت که با
پوششی مرطوب و نورانی

وأنتَ بجنی طفلی الحیب تنفضُ قصةً عمرٍ ملئٍ و تو ای کودک دوست داشتنی‌ام! در کنارم بودی و
داستان عمری پربار را روایت می‌کردی

تحدثنی عن الحیاء الكفاح و خوض الردی و كان الصدی مثیراً و با من درباره‌ی دفاع و مقاومت و وارد شدن
در مرگ سخن می‌گفتی، درحالی که صدا، بلند و مهیج بود.

(طوقان، ۱۸۴-۱۸۳)

«وکیفَ أحسنُ جمالَ الوجودِ ووجهُک عنی توارى سنّاهُ چگونه زیبایی هستی را حس کنم در حالی که روشنی چهره‌ات از من نهان شده

فما أقیحَ العیشَ یا موحشی ویا ما أشدَّ سوادَ الحیاةِ ای کسی که باعث دلتنگی من شده‌ای! زندگی چقدر زشت و سیاه است

وَأنتَ بعیدٌ بعیدٌ هناک... ووقلبی وحیدٌ یعانی أساهُ تو آن‌جا دور دوری ... و دلم تنهاست و از غم‌هایش رنج می‌برد

مضیت؟ فیأ لهفی إلیک وواها لأمسی القریبِ البعیدِ تو رفتی؟ وای از اشتیاق من به تو و افسوس از دیروزهای دور و نزدیکم.

زمانُ أمرٌ بدربِ الکرومِ وللدربِ نفعُ جنانِ الخلودِ... زمانی که در راه تاکستان‌ها گذشت و راه بوی خوش باغ‌های جاودانگی داشت

ویشرد طرفی ویطوی المدی ولقیاک غایةً طرفی الشرودِ چشمم سردرگم می‌شود، فاصله‌ها را درمی‌نوردد و هدف چشم سرگردان من دیدار توست.

(طوقان، ۹۳)

از جمله موضوعاتی که به وفور در غزل راکعی چشم می‌خورد، ستایش جانبازان است. شاعر آن‌ها را مظهر خود گذشتگی و ایثار واز شاگردان مکتب کربلا معرفی می‌کند. او رشادت‌های آنان را به غزلی زیبا با امید به فردای بهتر برای وطن تبدیل نموده است:

«سرافراز من، سرو رعناى زخمى // تو را می‌سرایم از این نای زخمی // تو را می‌ستایند چشمان عاشق // تو را می‌شناسند دل‌های زخمی // دلم، از تبار غزالان زخمی // تو را می‌کشد تا غزل‌های زخمی // تو می‌آیی و می‌زند اشک بوسه // دلم با نگاهش بر آن پای زخمی». (راکعی، ۱۰۷-۱۰۶)

از دیگر مسائلی که توجه راکعی را به خود جلب نموده و بارقه‌های امید را در دلش زنده می‌سازد، همسران جانبازان و فداکاری‌های آن‌ها در راه انقلاب است، وی رتبه این بانوان گرانقدر را هم شأن شهدا می‌داند و آن‌ها را با زیباترین ویژگی‌های اخلاقی چون پایمردی هاجر، زلالی زمزم، صبوری زینب توصیف می‌کند:

«شهید زنده ترا کف و همسر است ای خوب // قد تو به شهیدان برابراست ای خوب // ... // «به پایمردی هاجر به عشق می‌کوشی // به زلالی زمزم ز عشق می‌جوشی // تو از بزرگی زهرا نشانه‌ها داری // و زینبی به صبوری و سالاری». (راکعی، ۱۳۸۲: ۱۰۲)

فدوی طوقان در غزل سروده‌ زیر، مسأله انتظار و امید به ظهور منجی جهانی را چنین بیان کرده است:

«قال، ودربُ البحرِ تمضی بنا و هنگامی که راه دریا ما را می‌برد

گفت که به دیدارمان می‌آید

یزورنا

یزورنا فی الجمعه المقبله ... ،
 جمعه‌ی آینده به دیدارمان می‌آید
 الله! هذا الوعد ما أجمله!
 خدای من! این وعده، چقدر زیباست!
 إذ قال لی یزورنا
 هنگامی که گفت به دیدارمان می‌آید،

ولقنی دفءً ورفقت منی خضراء کالموج فی قلبی احساسی گرم مرا در هم پیچیده و آرزوهایی سبز
 همچون چراگاه‌ها در دلم جنبیدن گرفتند

یا ربه الحب
 ای الهه‌ی عشق!

مدی علی الدرب بساطاً من حریر وجدولاً من عبیر بر این راه، فرش‌ی از حریر و جویی از عبیر پهن کن
 یحمل من أهوی إلی دارنا که آن کس که دوستش دارم را به خانه‌مان
 بیاورد.

(همان، ۳۱۸-۳۱۷)

شاعر سرزمین و مردم فلسطین را پرنده‌ای در قفس می‌انگارد اما با همان روحیه غزلی و حماسی خود از
 نوامیدی می‌گریزد و همواره این پرنده اسیر را از یأس برحذر می‌دارد:

«یاطائر السجین إصدح لنا/ رغم الهوان القید رغم الظلام/ فالافق ما زال غنی المنی/ ينتظر الشمس وراء
 القتام/ المجد للنور، فلا تبتئس/ والنصر للحرية الرائعة/ وغدنا موطن أحلامنا/ فلا تقل أحلامنا ضائعة». (طوقان،
 ۳۰۲-۳۰۱)

«ای پرنده اسیر من، به رغم قید و بند و تاریکی‌ها، نغمه سرایی کن/ افق پیوسته سرشار از آرزوست و در پس
 سیاهی، خورشید، انتظار می‌کشد/ ناامید مباش که بزرگی از آن نور و پیروزی از آن آزادی زیباست/ فردای ما
 زادگاه آرزوهایمان است پس نگو، آرزوهایمان برباد است».

اما انتظار آمدن موعود در غزل راکعی پررنگ‌تر است؛ وی انتظار کسی را دارد که تغییر بنیادی ایجاد
 می‌کند:

«هلا هوای دل تو همیشه بارانی // گره گشای دلت گریه‌های پنهانی // در این هوای مه آلود سرد و پر ابهام
 // دلم خوش است به آن چشم‌های نورانی // به گوش آدمیان تا جهان جهان باشد // بخوان و باز بخوان
 آیه‌های انسانی // بیا و باز بر آشوب خواب دنیا را // به یک دو جمله از آن حرف‌های طوفانی». (راکعی، ۲۰)

وی منتظر رهبر و منجی‌ای است که اوضاع جامعه را به صورت کامل دگرگون سازد و سرو سامان دهد:
 در جای‌جای غزل‌سروده‌های دو شاعر امید به آینده برتر اکسیر جان‌بخشی است که زهر مهلک یأس و
 نوامیدی را التیام می‌بخشد. در هم آیختن این امیدواری با احساسی عاطفی و در قالب غزلی لطیف و به
 جان‌های غمزده آرامش می‌بخشد.

نتیجه گیری

شعر دو شاعر از لحاظ مضمون متنوع و از نظر زبان شعری، با لطافت زبان زنانه به نرمی غزل افزوده است. غزل سروده‌های بسیار هم‌گون، ساده، روان که در دو قالب سنتی و شعر نو سروده شده است. درون‌مایه اصلی غزل سروده‌های دو شاعر علاوه بر موضوعات عاطفی و عشقی، مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه است. مسائلی از قبیل: اوضاع نابه‌سامان جامعه، بزرگداشت مبارزات میهنی، وصف پایداری‌های مردمی، ستایش رهبران و مبارزان، دعوت به بیداری، بزرگداشت شهیدان و وطن دوستی و نوستالژی گذشته است. در جای جای غزل - های این دو با زبانی زنانه، این موضوعات و جلوه‌هایی دل‌ریا از طبیعت با زبانی لطیف، بازتابی هنرمندانه یافته است. طوقان مکان معشوقش را، محراب عشق و آرزو خویش می‌نامد، این مکان برای وی دارای قداست است به گونه‌ای که بارها با یاد خاطراتش اشک ریخته است. راکعی نیز با زبانی عارفانه احساس خویش را بیان نموده، وی آن‌گاه که از امام علی (ع) یاد می‌کند حسرت می‌خورد که عمر کوتاه شاعر و زبان قاصر وی از وصف آن امام همام ناتوان است. اندوه نوستالژیک یاد یاران و خاطرات گذشته از دیگر مسائل قابل توجه دو شاعر است، شعر طوقان سرشار از ابیاتی است که در آن، از دوری عزیزان و دوستان هم رزم و فرزندان با اندوه یاد می‌کند. در شعر راکعی نیز یاد و خاطره جانبازان این شاگردان مکتب کربلا به غزل او رنگی از دل‌تنگی آمیخته به معنویت دینی بخشیده است. مسئله انتظار منجی از دیگر ویژگی‌های غزل دو شاعر است که این دو با شعری سرشار از امید بخشی به مبارزان، همواره به ایستادگی در برابر ستم‌گران دعوت می‌کنند. امید به فردایی روشن آن‌چنان برای این دو اهمیت دارد که همواره از آن با عنوان دلیل زنده ماندن در دنیای آشوب‌زده کنونی یاد می‌کنند.

منابع

- احمری، فرزانه. (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی مضامین مقاومت و پایداری در شعر طاهره صفارزاده و فدوی طوقان. استاد راهنما: دکتر عبدالاحد غیبی پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد، تبریز: دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.
- احمری، فرزانه. (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی مضامین مقاومت و پایداری در شعر طاهره صفارزاده و فدوی طوقان. استاد راهنما: دکتر عبدالاحد غیبی پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد، تبریز: دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.
- الجیوسی، سلمی الخضراء. (۱۹۹۷). موسوعة الأدب الفلسطینی المعاصر. الطبعة الأولى. بیروت: الدارسة العربیة للدراسات
- خزائی، حمید. (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی پدیده حزن و غم غربت (نوستالژی) در شعر نازک الملائکه و سهراب». استاد راهنما: محمد شیخ. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- راکعی، فاطمه. (۱۳۸۶). **دیروز با ما کسی بود**. تهران: نشر عروج.
- (۱۳۸۷). **رؤیای نگین**: گزیده شعر (۱۳۸۶-۱۳۶). تهران: انتشارات علمی.
- **سناجاق‌ها** گزیده سپید و نو (نیمایی). تهران: انتشارات علمی.
- (۱۳۹۵). **نانوشته‌ترین**. تهران: پورشاد.

- روشنفکر، کبری وسجاد اسماعیلی. (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر عبدالوهاب بیاتی و شفیع کدکنی» دو فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره دوم، شماره ۲، پاییز، صص ۳۷-۵۵.
- سلیمی، علی؛ رضا کیانی و شمسی رضایی. (۱۳۹۴). «جلوه‌های پایداری در شعر «برهان الدین العبوشی» شاعر معاصر فلسطینی». نشریه ادبیات پایداری، دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال هفتم، شماره سیزدهم، صص ۱۳۵-۱۵۸.
- شریفیان، مهدی و شریف تیموری. (۱۳۸۵). «بررسی فرآیند نوستالژی در شعر فارسی». کاوش‌نامه. سال هفتم، شماره ۱۲، صص ۳۳-۶۲.
- شکر، غالی. (۱۹۷۹). **أدب المقاومة**. بیروت: دارالآفاق الجديدة.
- شیخ الملوکی، شهره. (۱۳۹۴). یأس و ناامیدی در ادبیات معاصر (نادر نادرپور، یدالله رویایی و نصرت رحمانی). استاد راهنما: احمد خیالی خطیبی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
- طوقان، فدوی. (۱۳۷۵). **جشنوار اندوه**. ترجمه: موسی بیج. تهران: نشر سوره.
- طوقان، فدوی. (۱۹۹۳). **الرحلة الأصب**. عمان: دارالشروق للنشر والتوزيع.
- عرب، عباس (۱۳۸۷) «فلسطین در آئینه شعر شاعران معاصر فلسطینی». مشهد: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی. سال ۳۲، شمارگان ۱۲۴-۱۲۵.
- علوی مقدم، مهیار و زهرا بهرامیان. (۱۳۸۹). «بررسی واژه شناختی زبان شعر «انتظار»». نشریه ادبیات پایداری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه باهنر کرمان. سال اول. شماره دوم. صص ۲۱۹-۲۳۸.
- غنیمی هلال، محمد. (۱۹۸۷). **الأدب المقارن أصوله و تطوره و مناهجه**. قاهره: دارالمعارف.
- کفانی، محمد عبد السلام. (۱۳۸۲). **ادبیات تطبیقی (پژوهش در باب نظریه ادبیات و شعر داستانی)**. ترجمه حسین سیدی. مشهد: شرکت بهنشر.

COPYRIGHTS

© 2022 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: سلیمی علی، رحمتی ترکاشوند مریم، شیفته مهین، تحلیل مقایسه‌ای «غزل سروده‌های» فدوی طوقان و فاطمه راکعی (تلطیف مضمون‌های شعر پایداری با زبان نرم غزل)، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۶، شماره ۶۴، زمستان ۱۴۰۱، صفحات ۱۵۸-۱۳۷.